موضوع: امکان معرفت در معرفت شناسی

در مورد امکان معرفت در جلسات گذشته به این نتیجه رسیدیم که انسان فطرتا دنبال واقعیت است و راه دستیابی به آن نیز معرفت و شناخت است. این احتمال که موجود دیگری فطرت انسان را تحت شعاع خود قرار داده است نیز رد شد.

در نقطه مقابل این دیدگاه، سوفسطائیان قرار دارند که منکر واقعیت هستند. در این باره چند بحث باید بررسی شود: معنای کلمه سفسطه و فلسفه؟ (سوفیست به معنای طرفدار سفسطه و سوفیسم به معنای مکتب و روش این تفکر است). منشا گرایش به تفکر سوسفطایی چیست؟ شاخصان این تفکر گورگیاس و پروتاگوراس است که در عصر سقراط می زیستند.

در لغت یونانی، لفظ سوفیا به معنای دانش و معرفت است و به دانشمند سوفیست گفته می شود. در قدیم به هر انسان طرفدار معرفت و خرد را سوفیست می گفتند، اما بعدا عده ای گفتند جستجوی حقیقت مهم نیست، بلکه آنچه مهم است غلبه کردن در مناظرات و جدل است. به همین خاطر این اصطلاح انحطاط پیدا کرد و در مورد کسانی که اهل مغالطه بودند اطلاق شد.

(ملاصدرا در دو جا: اسفار ج5 و رساله حدوث، و امام راحل در کشف الاسرار به مناستی به حکمای هفتگانه یونان پرداخته اند). یکی از حکمای یونان به نام سقراط که هم اکنون نیز کلمات او مطرح است، به خاطر تواضع و یا چون این کلمه دچار انحطاط شده بود، خود را فیلوسوفیا به معنای دوستدار دانش نامید. وی اولی کسی است که این کلمه را به کار برد. بعدها متفکران دیگر مانند ارسطو و افلاطون نیز خود را فیلسوف نامیدند و این کلمه برای دانشمندان عَلَم شد.

این مانند کلمه استعمار است که در قرآن در معنای خوبی به کار رفته است. «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فيها»: و او شما را از زمين به وجود آورد و از شما خواست كه در آن آبادانى كنيد. اما چون قدرت های زورگو به عنوان آباد کردن سرزمین های ضعیف وارد آنها شده و به چپاول سرمایه های آن پرداختند، اکنون معنای نادرستی پیدا کرده است.

سوفسطائیان و سفسطه

واژه «سوفیا» در زبان یونانی به معنای دانش، و «سوفیست» به معنای دانشمند است. واژه سوفسطایی در یونان باستان به تمام خردمندان و فرزانگان اطلاق می‌شد[[1]](#footnote-1). در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد، عده‌ای از اهل نظر در یونان پیدا شدند که جست و جوی کشف حقیقت را ضروری ندانسته، بلکه آموزگاری فنون را بر عهده گرفتند و به شاگردان خود، فن جدل و مناظره می‌آموختند تا بتوانند در مسائل مختلف، به ویژه مسایل سیاسی، بر خصم خود فائق آیند. آنان نیز با نام «سوفیست» شناخته و معرفی می‌شدند. از این رو لفظ سوفیست سوفسطایی) علم شد برای کسانی که به جدل می‌پردازند و شیوه آنان «سفسطه» نامیده شد[[2]](#footnote-2).

سوفیسم (فن سوفسطایی) از نظر موضوع، روش و غایت، با فلسفه پیشین یونانی تفاوت داشت. سرفیسم درباره جهان صغير، یعنی انسان بحث می‌کرد، نه جهان کبیر، و از نظر روش، به جای استفاده از قیاس، از روش استقرا و گرداوری مشاهدات بهره می‌گرفتند. آنان از مجموعه امور مربوط به تفاوت‌های عقیده و ایمان که فراهم آورده بودند، نتیجه گرفتند که محال است معرفتی یقینی داشت. یا از معرفت درباره ملل مختلف و طرق گوناگون زندگی توانستند در باره منشأ تمدن یا آغاز پیدایش زبان نظریه‌ای بپردازند، همچنین توانستندد نتایج عملی بگیرند که مثلا سازمان فلان جامعه اگر با این روش، سازمان یافته باشد، بهتر و رساتر است. از نظر غایت نیز به جای آن که در جست و جوی حقیقت باشند، در پی تعلیم هنر زندگی و نظارت و تنظیم آن بودند[[3]](#footnote-3). سوفسطایی به آموزش آن باورهایی می‌پردازد که سودمندترند. اعتقاد به برخی از افکار از اعتقاد به برخی دیگر سودمندتر است و سوفسطائیان در پی به وجود آوردن همین گونه افکار بودند.[[4]](#footnote-4)

برای پیدایش جریان سوفسطایی در یونان باستان، دو منشأ نظری و عملی بیان شده است. منشأ نظری آن مطرح شدن فرضهای پی در پی و دیدگاه‌های ناسازگار از سوی فیلسوفان آن دوران بوده است. کاپلستون در این باره گفته است: «نخستین فلاسفه یونانی به شیء و عین توجه و علاقه داشتند و می‌کوشیدند تا اصل نهایی همه اشیاء را معین کنند. اما موفقیت آنان همسنگ صداقت فلسفی شان نبود، و فرض‌های پی در پی که پیشنهاد کردند به آسانی به شکاکیت خاصی در مورد امکان وصول به معرفت یقینی درباره ماهیت نهایی جهان منجر شد. به علاوه، نتیجه طبیعی آراء هراکلیتس و بارمندیس، طرز تلقی شکاکانه‌ای درباره اعتبار ادراک حسی بود. اگر وجود ساکن است و ادراک حرکت توهم است (بارمندیس) و اگر، بر عکس، همه چیز در حال تغیر دائم است و هیچ اصل واقعی ثابتی وجود ندارد (هراکلیتس)، ادراک حسی ما غیر قابل اعتماد است و بنابراین، پایه‌های جهان شناسی فرو می‌ریزد.

نظام‌های فلسفه که تا این جا پیشنهاد شد یکدیگر را طرد کردند. در نظریه‌های متضاد، طبیعتا حقیقتی (واحد) یافت میشد، لیکن هیچ فیلسوفی، با توانایی کافی برای ساز دادن امور متعارض در یک ترکیب و تألیف عالی تر که در آن خطا زایل و عدالت نسبت به حقیقت موجود در آراء مخالف رعایت شده باشد، هنوز بر نخاسته بود. نتیجه این وضع، پدید آمدن نوعی بی اعتمادی به جهان شناسیها بود»[[5]](#footnote-5).

عامل یا زمینه دوم شکل گیری جریان سوفسطاگرایی، شرایط سیاسی اتن بود که دموکراسی و حق دخالت عموم مردم در امور سیاسی و اجتماعی استوار گردیده بود، و سخنوری و قدرت اقناع مردم و غلبه بر رقیبان برای جلب آراء و دستیابی به اهداف سیاسی و اجتماعی، نقش تعیین کننده‌ای داشت، چنان که در منازعات حقوقی و جزایی نیز می‌توانست راهگشا و تأثیرگذار باشد. این امر، زمینه ساز رواج فن مناظره و جدل در سرزمین یونان - به ویژه آتن - گردید. و عده‌ای آموزش فن مناظره را حرفه اصلی خود قرار دادند، و گروهی نیز با فراگرفتن آن، به عنوان وکیل مدافع در محاکم شرکت کرده و از این طریق منافع کلانی را به دست می‌آوردند. آنان، گاهی وکالت هر دو طرف منازعه را می‌پذیرفتند، و در هر جلسه ای، ذی حق بودن موکل خود را اثبات می‌کردند. این پدیده نیز زمینه ساز پیدایش این تفکر شد که حقیقتی واحد و ثابت وجود ندارد، و حقیقت در هر مورد، همان است که ایشان بر اساس اندیشه و گفتار خود به آن می‌رسد[[6]](#footnote-6) .

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. رؤیای خرد، آنتونی گاتالیب، ترجمه لیلا سازگار، ص۱۵۹ - 160 [↑](#footnote-ref-1)
2. سیر حکمت در اروپا، ج۱، ص۱۸ - ۱۹؛ کلیات فلسفه، ص۲۶۹ [↑](#footnote-ref-2)
3. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۱۰۰ -۱۰۱ [↑](#footnote-ref-3)
4. رؤیای خرد، ص۱۷۴ [↑](#footnote-ref-4)
5. تاریخ فلسفه، ج۱، ص۹۹ [↑](#footnote-ref-5)
6. ر.ک: رؤیای خرد، ص۱۵۸ - ۱۵۹؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۲۰ - ۲۱. [↑](#footnote-ref-6)